

فرا رسیدن سال نو ۲۰۱۵ عیسوی را خدمت تمام مردمان صلح دوست جهان، خدمت تمام مردمان کشورهای اسلامی که فعلاً در آتش جنگ می سوزند و اخصاً برای مردم مظلوم وطن عزیز ما افغانستان از صمیم قلب تبریک گفته و از خداوند مٔان، این سال را، یک سال صلح و آرامش واقعی استدعا دارم.

امتناع یک گربهء افغانی از ترک وطن محبوبش افغانستان و رفتن به امریکا. (چشم دید واقعی)

در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی که بنده هنوز محصل صنف سوم دانشکدهء انجیری دانشگاه کابل بودم، در عین حال بصورت پارت تایم در مدیریت عمومی تعمیرات وزارت معارف وقت، کار میکردم.

در همان وقت در مدیریت تعمیرات مذکور یک نفر مهندس امریکائی که اگر فراموش نکرده باشم بنام "فون انس" از طرف کمک های ملل متحد و یا اضلاع متحدهء امریکا، نیز کار میکرد. چون بنده محصل دانشکده انجیری بوده و زبان انگلیسی را خوب می دانستم، تقریباً در تمام کارهای مهندسی و پروژه های ساختمانی مربوط به وزارت معارف با وی همکاری کردم، که ساختمان لیسهء عالی حبیبیه در جوار سرک دارالامان یکی از آن پروژه ها بود.

چون با این مهندس امریکائی بصورت رسمی از طرف مدیریت تعمیرات موظف و همکاری کردم، بر علاوه پروژه های داخل کابل از بعضی پروژه های ولایات دیگر وطن عزیز ما نیز با وی همکاری کرده و دیدن میکردیم. چون با مستر "انس" در روز های رسمی کار تقریباً همه روزه مصروف بودم، اگر موقع میسر میشد، گاه گاهی در بعضی از روزهای رخصتی برای تفریح و هواخوری به پغمان، کاریزمیر، استالف و بعضی جاهای دیگر دیدنی، هم با ایشان میرفتم.

موصوف در نزدیکی کوتهء سنگی یک تعمیر خوب دومنزله را کرایه گرفته بود و با همسرش در آنجا زندگی میکردند. بعضاً بخانهء خود نیز مرا دعوت میکردند، چون مردمان خوبی بودند و من هیچگاه شراب خواری و یا کدام حرکت مخالف شرایط و عنعنات وطن عزیزمان را از ایشان ندیده بودم، بناً بدعوت شان لبیک میگفتم.

در منزلشان خانمش یک گربهء مقبول افغانی را نگهداری میکرد و با گربهء خود بسیار انس و خو گرفته بود.

وقت ختم قرارداد کارشان در وطن عزیز ما رو بخلاصی بود و ترتیبات بازگشت به امریکا را میگردیدند. خانمش دوسه ماه قبل از خودش رهسپار وطن خود شد. او از بس گربهء خود را دوست داشت و با آن حیوان باشعور انس و الفت گرفته بود نخواست گربهء خورا تنها رها کرده و بوطنش در امریکا برود. بناً تمام اسناد و مجوز بردنش را تهیه کرده و روز پرواز بطرف امریکا، گربهء خود را با خود گرفته و روانهء میدان هوائی بین المللی کابل گردیدند.

موصوفه از گمرک میدان هوایی کابل با گربهء خودگذشت و بطرف طیارهء که در آن سفر می نمودند روانه شد. در آن زمان طیاره ها تقریباً یک کیلومتر از ساختمان ترمینال دورتر توقف میکرد و مسافری را زریعهء وسایط دیگر تا آنجا نقل میدادند.

شوهر این خانم و من در این فرصت بالای بام ترمینال که معمولاً مردم از آنجا مسافری را که می آمدند و یا سفر می کردند، مشاهده و بدرقه می نمودند.

خانم این مهندس با گربه اش تا زینه های که بطیاره بالا میشدند یکجا بودند، در همان لحظات داخل شدن بطیاره که خانم دست خود را برای خداحافظی بطرف بام ترمینال بالا نموده و حرکت میداد، گربه با شعور و وطن دوستش از موقع استفاده نموده و با یک جست غافل گیرانه خود را از آغوش خانم بسیار مهربانش که چندین سال رفیق و غمخوارش بود، رها نموده و بسرعت از زینه ها پائین رفته و از چمن های میدان هوایی بطرف قریهء بی بی مهر، در حال فرار بود.

به همین ترتیب آن حیوان دراک و با شعور **افغانی** دانسته بود که میخواهند او را از وطن محبوبش دور و آواره نمایند. همان بود که خود را از بغل خانم امریکائی رها نموده و فرار را بر قرار ترجیح داد.

افسوس و صد افسوس، چه وقت و زمانی خوبی بود که از دست ما رفت. گرچه وطن ما عقب نگذاشته شده و مردمانش غریب و بی بضاعت بودند، مگر مسلمانی راستین، امنیت وطن، صداقت و راستکاری، مهمانوازی و صدها خصلت خوبی دیگر که در منطقه ممتاز و بی نظیر بود، داشتیم. همان بود که حتی یک حیوان وطن ما راضی بترک و دوری از زادگاه محبوبش نبود.

گرچه خانم امریکائی از گربهء خود برای مدت چند سالی رسیدگی بسیار خوبی میکرد، مگر این گربهء **با شعور و وطن دوست** تمام نعمات بودن با آن خانم امریکائی و رفتن به امریکائی که در آن زمان بهشت روی زمین فکر میشد، را در مقابل آزادی خود خریدار نگردیده و حلقهء غلامی امریکائی ها را در گردن خود نپذیرفت. این گربهء آزاده شاید قصهء سگ فربه و گرگ لاغر را شنیده بوده باشد:

قصهء گرگ و سگ فربه را نشنیده ای
آن یکی آزاد و دیگر حلقه اش در گردن است

حالا با کمال تأسف می بینیم که از وقت کودتای منحوس هفت ثور تا امروز همه خائنان و وطن فروشانی که با ظلم و حمایت بیگانگان در اریکهء قدرت در وطن ما تکیه زده اند، چه بیدادی که نکردند؟، بالغ بر دو ملیون هموطن بیگناه مان جانهای شیرین خود را از دست دادند، در حدود شش ملیون افغان مان اسپند وار، در سراسر این کرهء خاکی آواره و مهاجر شدند، صدها هزار معیوب و اطفال یتیم و بی سرپرست در وطن مان افزه شد، وطن زیبای ما به ویرانه مبدل گردید. علما و تحصیل کرده ها، که باید به کشور عزیز خود خدمت میکردند، و حشیانه بقتل رسیدند و یا مانند بنده، مجبور بترک زادگاه بی نظیر و دوست داشتنی خود گردیدند.

همان گربهء وطن دوست بمراتب از این درندگان دویا، شرف داشته است.

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۵، ۲۰۱۶، ۰۲، سدن، آسترالیا